

« دو) علم جنس

۱. دومین چیزی که به عنوان «الفاظ مطلق» مطرح شده است، علم جنس است
۲. علم جنس مطابق تعریف آخوند لفظی است که برای «طبیعت مقید به تعین ذهنی» وضع شده است اما برخی از کتاب‌های ادبیات عرب آن است که برای «تحدید الجنس کله لا فرد واحد منه» وضع شده است.^۱

و برخی دیگر - به نقل از برخی از حواشی الفیه - نوشته‌اند:

«اسم الجنس موضوع للفرد لا على التعيين كالاسد، و علم الجنس موضوع للحقیقه فقط و علم النوع موضوع للفرد المعین لا على التعین كغدوه (بین الطلوعین) و علم الشخص للفرد المعین على الخصوص. فاسم الجنس نکره لفظاً و معنی، و علم الجنس معرفه لفظاً لا معنی، و علم الشخص معرفه لفظاً و معنی و علم النوع کذلک»^۲

روشن است که مطابق این تعریف اسم جنس برای فرد منتشر وضع شده است (که البته سخن باطلی است) اما گروهی دیگر از محققین زبان عربی فرق بین اسم جنس و علم جنس را تنها در معرفه و نکره بودن آنها دانسته‌اند. به این معنی که اگر می‌گوییم اسد، مراد ماهیت ناشناخته است ولی وقتی می‌گوییم اسامه مراد ماهیت معهوده و شناخته شده است.^۳

۳. پس موضوع له علم جنس به ۲ صورت تعریف شده است:

یک) طبیعت مقید به تعین ذهنی (یعنی ماهیت حیوان مفترس به شرط حضور در ذهن یا به عبارت دیگر ماهیت حیوان مفترس به شرط لای از اتحاد با افراد خارجی)

دو) طبیعت

اما مطابق قول دوم، برخی اسم جنس را هم همان طبیعت دانسته‌اند و فرق علم جنس و اسم جنس را صرفاً تعریف و تنکیر لفظی دانسته‌اند و برخی اسم جنس را فرد منتشر (یعنی مفهوم «یکی از افراد طبیعت») دانسته‌اند و علم جنس را «طبیعت» برشمرده‌اند.

۴. از ابن ناظم شارح الفیه ابن مالک نقل شده است که برخی طبیعت‌ها به گونه‌ای بوده‌اند که هر فرد از آن محتاج علم شخصی است (مثل اسب و یا سگ که هر فرد از آن دارای اسم است)

^۱ . موسوعة الصرف و النحو و الاعراب، ص ۴۶۳

^۲ . کشف اصطلاحات الفنون، ج ۲، ص ۱۲۱۶

^۳ . کشف اصطلاحات الفنون، ج ۱، ص ۱۹۲



ولی اکثر طبیعت، به گونه‌ای هستند که احتیاجی نیست که برای اشخاص آنها نامگذاری شود. در این صورت دوم، عرب وقتی می‌خواهد درباره یک فرد خاص از این طبیعت سخن بگوید و آن را به صورت معرفه استعمال کند، یا باید «ال» عهد را به کار گیرد و یا برای این این طبیعت از علم جنس استفاده کند. این نویسنده به صراحت می‌نویسد که گاه علم جنس به کار می‌رود و مراد «ماهیت شناخته شده در ذهن» است (مثل اینکه می‌گوییم: اسامه اجراء من ثعالبه) و گاه به کار می‌رود و مراد فردی از ماهیت است (مثل اینکه بگوییم: هذا اسامه مقبلاً)^۱

اما با توجه به اینکه علم جنس‌ها در همه طبیعت‌ها مطرح است، این سخن کامل نخواهد بود. ۵. مثال‌هایی برای علم جنس مطرح شده است. اسامه برای اسد، ثعالبه برای ثعلب، ابوالمضاء برای اسب، ابوالدغفاء برای احمق، هیان بن بیان برای مجهول، ابویوب برای شتر. امروزه هم در میان اعراب عراق برخی از اعلام جنس مثل ابو الحصیل (پاسبان)، ابوخلیل (سرباز)، ابواسکیمو (بستنی فروش) و ... مطرح است.

۶. در زبان فارسی به سبب عدم تفاوت بین نکره و معرفه در استعمالات، شاید نتوان «علم جنس» را بازشناسی کرد ولی ممکن است بتوان تعبیر عرفی «حاج آقا» برای «روحانی» را مصداق علم جنس برشمرد.

۷. با توجه به آنچه گفتیم:

اگر علم جنس برای طبیعت مقید به تعین ذهنی وضع شده باشد. بر فرد خارجی صدق نمی‌کند ولی اگر مراد از علم جنس، همان طبیعت است که صرفاً معرفه لفظی است، صدق آن بر افراد، مثل صدق اسم جنس است.

۸. مرحوم آخوند به هر دو تعریف اشاره کرده است و سپس تعریف دوم را می‌پذیرد:

«و منها علم الجنس كاسماء و المشهور بين أهل العربية أنه موضوع للطبيعة لا بما هي بل بما هي متعينة بالتعین الذهني و لذا يعامل معه معاملة المعرفة بدون أداة التعريف. لكن التحقيق أنه موضوع لصرف المعنى بلا لحاظ شيء معه أصلاً كاسم الجنس و التعريف فيه لفظي كما هو الحال في التأنيث اللفظي و إلا لما صح حمله على الأفراد بلا تصرف و تأويل لأنه على المشهور كلي عقلي و قد عرفت أنه لا يكاد صدقه عليها مع صحة حمله عليها بدون

^۱ ن. ک: دروس فی اصول فقه الامامية، ج ۲، ص ۴۰۸



ذلك كما لا يخفى ضرورة أن التصرف في المحمول بإرادة نفس المعنى بدون قيده تعسف لا يكاد يكون بناء القضايا المتعارفة عليه مع أن وضعه لخصوص معنى يحتاج إلى تجريده عن خصوصيته عند الاستعمال لا يكاد يصدر عن جاهل فضلاً عن الواضع الحكيم.^۱

توضیح:

۱. بدون تأویل می‌توان علم جنس را بر افراد حمل کرد.
۲. چرا که اولاً بالضرورة لحاظ «معنای بدون قید»، از لفظی که برای معنای مقید وضع شده است، سخت است و عقلاً در استعمالات عادی خود کار سخت نمی‌کنند. (پس معلوم می‌شود که این استعمال مجازی نیست)
۳. و ثانیاً، وقتی قرار است دائماً این لفظ بر افراد حمل شود، چرا باید واضح، این قید را در آن لحاظ می‌کرده است. (تا در هر استعمال معنا را از قید خالی کرده و سپس استعمال کند)

ما می‌گوییم:

۱. تاکنون گفتیم که درباره اسم جنس و علم جنس احتمالات متعددی مطرح است:
(یک) اسم جنس برای طبیعت وضع شده است و علم جنس برای طبیعت مقید به تعین ذهنی
(دو) اسم جنس برای فرد منتشر وضع شده است و علم جنس برای طبیعت
(سه) اسم جنس برای طبیعت (در حال نکره بودن) وضع شده است و علم جنس برای طبیعت (در حال معرفه بودن) وضع شده است.
(چهار) آنچه از امام خمینی خواهیم خواند: اسم جنس برای نفس ماهیت (نه معرفه و نه نکره) و علم جنس برای ماهیت معرفه وضع شده است.
۲. همچنین گفتیم که برخی صدق علم جنس بر فرد خارجی (هذه اسامه) را صحیح می‌دانند ولی برخی از ادبا می‌گویند که تنها در جایی می‌توان علم جنس را استعمال کرد، که در مقام حکایت از «طبیعت» و «ماهیت» (و نه فرد خارجی) باشیم. و لذا در صورتی که بگوییم «اسامه اجراً من ثعالبه» این استعمال صحیح است ولی اگر بگوییم «هذه اسامه» این استعمال غلط است.

^۱. كفاية الاصول، ص ۲۴۴



کلام امام خمینی

حضرت امام در بحث از علم جنس به دو نکته توجه می‌دهند:

❖ یک) حضرت امام همانند مرحوم آخوند به دو احتمال (یک) و (سه) توجه می‌دهند و با طرح نظر آخوند به پاسخی که مرحوم حائری به آخوند داده‌اند اشاره می‌کنند:

«و اعلم أنَّ القومَ لما رأوا أنَّ بعضَ أسماءِ الأجناسِ عوملَ معه معاملةُ المعرفةِ - كأسماءِ و ثعالةٍ - فوقَعوا في الإشكال:

فذهب بعضهم: إلى أنَّ أمثالها معارفَ لفظيَّة، و التعريفَ اللفظيَّ كالتأنيثَ اللفظيَّ متصوِّر من غير فرق بين معانيها مع أسماءِ الأجناسِ.

و ذهب آخر: إلى أنَّ أعلامِ الأجناسِ وضعت للطبيعة المتعيِّنة بالذهنيِّ.

فأورد عليه المحقِّق الخراساني: بلزوم التجريد عند الاستعمال، أو عدم إمكان التطبيق على الخارج، و الوضع لذلك لغو.

و أجاب عنه شيخنا العلامة: بأنَّ اللحاظ حرفيٌّ لا يوجب عدم التطبيق»^۱

مرحوم حائری در دررفوائد اشکال خود را چنین طرح کرده است:

«و فيما افاده نظر لامكان دخل الوجود الذهنيّ على نحو المرآتيّة في نظر اللاحظ، كما انه ينتزع الكلية عن المفاهيم الموجودة في الذهن لكن لا على نحو يكون الوجود الذهني ملحوظا للمتصور بالمعنى الاسمي، اذ هي بهذه الملاحظة مباينة مع الخارج و لا تنطبق على شيء، و لا معنى لكليّة شيء لا ينطبق على الخارج اصلا. اذا عرفت هذا فنقول: ان لفظ اسامه موضوع للاسد بشرط تعينه في الذهن على نحو الحكاية عن الخارج، و يكون استعمال ذلك اللفظ في معناه بملاحظة القيد المذكور كاستعمال الالفاظ الدالة على المعاني الحرفية، فافهم و تدبر.»^۲

توضیح:

۱. وقتی می‌گوییم «طبیعت همراه با تعین ذهنی» موضوع له علم جنس است، مرادمان آن است که:
۲. لفظ اسامه برای طبیعت «اسد» وضع شده است ولی شرط این نامگذاری آن است که این طبیعت در ذهن باشد و بر مصادیق خارجی صدق کند.

^۱ . مناهج الوصول، ج ۲، ص ۳۲۲

^۲ . دررفوائد، ص ۲۳۲



۳. و این مثل آن است که: «وقتی ماهیت اسد را تصور می‌کنیم، به محض اینکه به وجود ذهنی موجود شد، یک موجود ذهنی می‌شود که متشخص است (و لذا جزئی است) ولی در عین اینکه یک وجود ذهنی همراه آن است، این وجود ذهنی مانع از آن نمی‌شود که «کلی» باشد و بر کثیرین صدق کند.

۴. [یعنی از آن جهت که مفهوم است کلی است و از آن جهت که موجود ذهنی است، جزئی است]

۵. پس اسد در حالیکه تعین در ذهن دارد، قابل صدق بر افراد خارج است و برای انطباق بر خارج، محتاج آن نیستیم که آن را از معنای موضوع له خارج کرده و تجرید کنیم.

۶. و این مثل همان سخن مرحوم آخوند است که وضع حروف (من) و اسماء (ابتدا) را تنها از این جهت متفاوت می‌دانست که واضح سفارش کرده است که «من» را در موقعیت آلی استعمال کنیم و «ابتدا» را در موقعیت استقلالی (پس لحاظ و سفارش واضح داخل در موضوع له نیست).

ما می‌گوییم:

از کلام مرحوم حائری ۳_ تقریر قابل استفاده است:

یک) «لحاظ تعین ذهنی»، صرفاً وصف مفهوم کلی است یعنی لفظ «اسامه» برای «اسد» وضع شده است در حالیکه در هنگام وضع، این معنی در ذهن بوده است.

اشکال این تقریر (که از عبارت ایشان هم بعید است) آن است که تمام معانی در هنگام وضع در ذهن هستند و این اختصاص به علم جنس ندارد.

دو) «تقید به تعین ذهنی»، سفارش واضح است که این لفظ (اسامه) را در هنگام استعمال تنها باید بر «ماهیت موجود در ذهن» یا «فردی از ماهیت که در ذهن موجود است»، حمل کنید.

این تقریر با این اشکال مواجه است که:

اولاً: لازم نیست که این سفارش مورد توجه و امتثال واقع شود و لذا لغو است

ثانیاً: موطن ماهیت همیشه در ذهن است و لذا سفارش نسبت به ماهیت لغو است (اگرچه مطابق این

تقریر، حمل اسامه بر افراد خارجی، مجاز نیست)

سه) «لحاظ و تقید به تعین ذهنی»، جزء موضوع له است ولی واضح این مطلب را به نحو استقلالی در موضوع له لحاظ نکرده است بلکه به نحو آلی و به نحو معنای حرفی آن را در موضوع له قید کرده است.

مثل اینکه بگوییم لفظ «الف» برای معنای «غلام» (با کسره‌ی اضافه) وضع شده است که در این صورت آنچه موضوع له لفظ الف است، معنای غلام همراه با یک لحاظ اضافه است که معنای حرفی است. در



ما نحن فيه هم می‌گوییم لفظ «اسامه» برای معنای «اسد در حالیکه مقید به اضافه (از نوع معنای حرفی) به در ذهن بودن» وضع شده است.

در توضیح بهتر این تقریرات مناسب است به مثال توجه دهیم:

فرض کنید، زید در مقابل آینه تصویر کسی را می‌بیند و برای آن فرد نام «عمرو» را قرار می‌دهد. در این صورت موضوع له لفظ عمرو، کسی است که در خارج است و تصویرش در آینه است (ولی اصلاً در آینه بودن چون لحاظ آلی دارد، در موضوع له دخیل نیست) حال «من» اسم «الف» را بر «کسی که زید او را در آینه می‌دیده است + لحاظ آلی زید نسبت به آینه» وضع می‌کنم. در این صورت موضوع له لفظ «الف»، «فرد خارجی + لحاظ آلی زید نسبت به آن آینه» است.

حضرت امام همین تقریر را از عبارت مرحوم حائری فهم کرده و بر آن اشکال کرده‌اند:

«و هذا غير تامّ، لأنّ علم الجنس إذا كان متقوّمًا باللحاظ و به يفترق عن اسمه، فلا يعقل انطباقه على الخارج بما هو ملحوظ مفترق، لأنّ اللحاظ - و لو كان - حرفيّاً - موطنه الذهن، و ما ينطبق على الخارج هو نفس الطبيعة. مع أنّ الوضع للماهيّة الملحوظة مستلزم للحاظ الاسميّ، و اعتبار التعيّن الذهني فيه بنحو الاستقلال، و الاستعمال لا بدّ و أنّ يكون تابعا له.»^۱

توضیح:

۱. اولاً: اگر «تقید به تعین ذهنی» داخل در موضوع له باشد (حتی به نحو معنای حرفی)، دیگر «معنی + چنین تقیدی» بر افراد خارجی منطبق نمی‌شود چرا که مصادیق این معنا، صرفاً ذهنی هستند.
۲. ثانیاً: وقتی چیزی را می‌خواهیم قید موضوع له قرار دهیم لاجرم باید آن را به نحو استقلالی لحاظ کنیم. ما می‌گوییم:

به نظر اشکال اول حضرت امام کامل است، ولی اشکال دوم را می‌توان نپذیرفت.

❖ (دو) ایشان در ابتدا به اینکه «فرق علم جنس و اسم جنس به نکره بودن و معرفه بودن است» اشکال می‌کنند: «إنّ اسم الجنس المجرد عن اللام و التّوین و غیرهما موضوع لنفس الطبيعة من حیث هی، و هی لیست معرفة و لا نكرة، و هما تلحقانها فی رتبة متأخرة عن ذاتها، لأنّ التعریف - فی مقابل التّنکیر - عبارة عن التّعین الواقعی المناسب لوعائه، و التّنکیر عبارة عن اللاّ تعین کذلک، فالماهية بذاتها لا تكون متعينة و لا لا متعينة، و لهذا تصلح لعروضهما علیها، فلو كانت متعينة

۱. مناهج الوصول، ج ۲، ص ۳۲۲



و معرفة بذاتها لم يمكن أن يعرضها ما يصادفها، و بالعكس، هذا مع أن لازم ذلك كونها جزءها
أو عينها، و هو كما ترى.^۱

توضیح:

۱. اسم جنس وقتی که نه «ال» دارد و نه تنوین، برای نفس طبیعت وضع شده است و نه معرفه است و نه
نکره

۲. و نکره و معرفه بودن، متأخر از «نفس طبیعت» (که موضوع له است) می‌باشند.

۳. چرا که تعریف (معرفه بودن) عبارت است از «متعین بودن طبیعت» (که اگر تعین در عالم خارج است، به
معنای فردیت و تشخیص خارجی است و اگر تعین در وعاء ذهن است، به معنای «ماهیت شناخته شده
برای ذهن» و یا «فرد ذهنی از طبیعت» است)

۴. و نکره بودن هم عبارت است از «عدم متعین بودن طبیعت»

۵. پس طبیعت فی حد نفسه، نه معرفه است و نه نکره.

۶. و به همین جهت است که گاهی تعریف بر طبیعت عارض می‌شود و گاهی نکره بودن بر طبیعت عارض
می‌گردد.

۷. چرا که اولاً اگر طبیعت فی حد نفسه، معرفه بود، امکان نداشت که نکره شود (چرا که نکره و معرفه متضاد
هستند) و اگر فی حد نفسه نکره بود، امکان نداشت که معرفه باشد.

۸. [ما می‌گوییم: مطابق تعریف حضرت امام معرفه و نکره عدم و ملکه هستند چرا که معرفه تعین طبیعت و
نکره عدم تعین طبیعت است]

۹. و ثانیاً لازمه اینکه ماهیت فی حد نفسه هم معرفه باشد و هم نکره باشد، آن است که معرفه بودن و نکره
بودن [هم زمان] جزء موضوع له و یا عین موضوع له برای اسم جنس باشند و روشن است که این امکان
ندارد [چرا که: سر از اشتراک لفظی اسم جنس در می‌آورد که لایق قول به احد]

حضرت امام سپس به آنچه خود به عنوان فرق بین اسم جنس و علم جنس مطرح کرده‌اند، اشاره می‌کنند:

« فحينئذ نقول: يمكن أن يفرق بينهما بأن يقال: إنَّ اسم الجنس موضوع لنفس الماهية التي

ليست نكرة ولا معرفة، و علمه موضوع للماهية المتعينة بالتعین العارض لها متأخراً عن ذاتها

^۱. همان، ص ۳۲۳



فی غیر حال عروض التنکیر علیها، و الفرق بین علم الجنس و اسم الجنس المعروف أنّ الأوّل یفید بدالّ واحد ما یفید الثانی بتعدّد الدالّ.

و لا یخفی أنّ التعریف و التنکیر غیر متقوّمین باللحاظ حتّی یرد علیہ الإشکال المتقدّم، بل مع قطع النّظر عنه بعض المعانی معروف معین، و بعضها منکور غیر معین، فالماهیة بذاتها لا معروفة و لا غیرها، و بما أنّها معنی معین بین سائر المعانی و طبیعة معلومة- فی مقابل غیر المعین- معرفة، فأسامة موضوعه لهذه المرتبة، و اسم الجنس لمرتبة ذاتها. و تنوین التنکیر یفید نکارتها، و الاّ تعین ملحق بها کالتعین.^۱

توضیح:

۱. اسم جنس برای نفس طبیعت (که نه نکره است و نه معرفه) وضع شده است
۲. اما موضوع له علم جنس را باید چنین تصویر کرد:
۳. بعد از اینکه «طبیعت» لحاظ شد، آن را در مرتبه بعد در حال معرفه بودن لحاظ می‌کنیم (یا در حالی که نکره نیست) و علم جنس را برای این «طبیعت متعین به معرفه بودن» وضع می‌کنیم.
[ما می‌گوییم: یعنی موضوع له علم جنس یا عبارت است از «طبیعت + تعین معرفه بودن» و یا عبارت است از «طبیعت + تعین عدم نکره بودن»]
۴. پس علم جنس همان اسم جنس معرفه است با این فرق که علم جنس دال واحد است ولی اسم جنس معرفه، دال متعدد (اسم جنس + تعریف)
۵. [ان قلت: اگر علم جنس برای «طبیعت + معرفه بودن» وضع شده باشد، اشکال اصلی (که بر مرحوم آخوند وارد شد) مطرح می‌شود، به اینکه اگر «لحاظ عقلی معرفه بودن» داخل در موضوع له شود، موضوع له، یک مفهوم عقلی و ذهنی است که قابل صدق بر افراد خارجی نیست.]
۶. [قلت: کدام معرفه بودن و نکره بودن، به «لحاظ» نیست تا بگوییم «طبیعت + لحاظ عقلی تعریف» موضوع له شده است، بلکه معرفه بودن و نکره بودن، صفات مفاهیم و معانی هستند.]
۷. [به عبارت دیگر، معنایی که این صفت دارد که شناخته شده است و در حالیکه شناخته شده است، موضوع له است و نه معنایی که مقید به شناخته شدن است.]

^۱. همان



توجه شود که این مثل آن می ماند که بگوییم برخی از مفاهیم مرکب هستند (غلام زید) و برخی بسیط (زید) یا اگر برخی از مفاهیم کثیر هستند (آب چشمه های جوشان روستای فلان) و برخی مفاهیم کوتاه هستند، و ما اگر لفظی را برای مفهوم مرکب یا کثیر وضع کردیم در حقیقت مفهوم در حالیکه کثیر و مرکب است موضوع له است و نه اینکه «مفهوم مقید به ترکیب» موضوع له باشد. یعنی کثرت و ترکیب وصف هستند و نه قید]

ما می گوییم:

به نظر فرمایش حضرت امام کامل نیست چرا که شناخته شدگی اگر وصف معنا باشد، این به «معنای معرفه» نیست. چرا که معرفه و نکره صفات «معنی» در مرتبه بعد از وضع است و امکان اینکه صفات نفسانی واضح، داخل در وضع شود، وجود ندارد.

